

پژوهشی در سرچشمه‌های امثال مولد عربی در امثال فارسی

وحید سبزیان‌پور

عضو هیئت علمی دانشگاه رازی

wsabzianpoor@yahoo.com

هدیه جهانی

دانشجوی دکتری ادبیات عرب دانشگاه رازی

Hediehjahani@yahoo.com

تعریف امثال مولد

ابن منظور در تعریف «المولّد» می‌گوید: «وإنما سُمِّيَ المولّد مِن الكَلامِ مولّداً إذا استحدّثوه و لم یکن مِن کلامهم فیما مضی... والمولّد: المحدث من کُلّ شیء و منه المولّدون من الشعراء وإنما سُموا بذلک لِحدوثهم»: مولّد را از این جهت مولّد نامیده اند که آن را به وجود آورده‌اند و در سخنان پیشینیان نبوده است؛ مولّد هر چیز جدیدی است از جمله شعرای مولّد که به سبب تازگی مولّد نامیده شده‌اند (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۵/۳۹۵). در تعریف امثال مولّد گفته‌اند: امثال مولّد امثالی هستند که اصالتی غیر عربی دارند و در حقیقت متعلّق به کلام عربی نبوده در ابتدای عصر عباسی اول، وارد زبان و فرهنگ عربی شده‌اند. (نک: حداد، ۱۹۹۸: ۳۰) در میان کتاب‌هایی که به امثال مولّد پرداخته‌اند مجمع الامثال نوشته ابوالفضل میدانی (ت ۵۱۸ هـ)، با نقل هزار مثل، نگاه گسترده‌تری به این امثال دارد. (نک: قطامش، ۱۹۸۸: ۱۷۶)

پیشینه تحقیق

از مهم‌ترین سؤال‌های بی‌جواب در این زمینه این است که این امثال از چه فرهنگی به ادب عربی نفوذ کرده است؟ به اعتقاد ما بخش عمده این امثال سرچشمه در فرهنگ ایرانیان باستان دارد و برای اثبات این ادعا، از زوایای مختلف قرائن و شواهدی به شرح زیر نقل کرده‌ایم:

در مقاله «تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در ادب عربی (مطالعه موردپژوهانه: امثال مولّد)» نشان داده‌ایم که بخش قابل توجهی

از حکمت‌های ایرانیان شهریه در قالب امثال مولّد در ادب عربی تجلّی یافته است (نک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۲: ۸۳-۱۰۷). از دیگر سو ابن مقفّع با مهارت خاصی، بسیاری از حکمت‌های ایرانیان را در دل ترجمه‌های خود گنجانده است. وجود تعداد قابل توجهی از امثال مولّد در آثار ابن مقفّع به پژوهشگر کمک می‌کند که به شناسنامه ایرانی پاره‌ای از این حکمت‌ها دست یابد. (برای اطلاع بیشتر نک: سبزیان‌پور و جهانی، ۱۳۹۲: ۸۹-۱۱۴).

در مقاله «بررسی وام‌واژه‌های فارسی امثال مولّد در مجمع الامثال میدانی»، با بررسی وام‌واژه‌های فارسی در امثال مولّد دارای خاستگاه ایرانی، بسیاری از این امثال را نشان داده‌ایم؛ همچنین افزایش ۲۵۰۰ درصدی واژگان فارسی در امثال مولّد در مقایسه با قرآن کریم، نشانه هجوم سیل‌آسای فرهنگ و ادب ایرانی به ادب عربی در دوره عباسی است (برای اطلاع بیشتر نک: سبزیان‌پور و جهانی، ۱۳۹۳: ۱۴۱-۱۶۷).

وجود کنایه‌ها و داستان‌های مشترک در امثال مولّد و ادب فارسی از دیگر قرائن ایرانی بودن این امثال است که در دو مقاله در دست چاپ مورد بررسی و تأمل قرار گرفته است. اما در این مقاله از زاویه جدیدی نشانه‌های ایرانی بودن این امثال را نشان داده‌ایم و آن وجود امثال مولدی است که عین مضمون آنها در امثال فارسی نیز وجود دارد. این همسانی از نشانه‌های خاستگاه ایرانی امثال مولّد است.

علاقه ایرانیان به حکمت

پند و اندرز از ارکان زندگی ایرانیان محسوب می‌شده است؛ زیرا هم جنبه دینی داشته و هم عاملی قوی برای حفظ نظام اجتماعی بوده است، تا آنجا که آنها را با آب طلا می‌نوشتند (مسعودی، ۱۴۰۴، ۱/۲۹۵) و در مراکز شهرها به گوش مردم می‌رساندند (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۱۸) و به گویندگان آنها جایزه می‌دادند (عوفی، ۱۳۸۴: ۱۳۹). در منابع مختلف از جمله شاهنامه، بهارستان جامی (۱۳۹۲: ۲۷) و خردنامه (۱۳۷۸: ۵۹-۵۱) به مجالسی اشاره شده که انوشروان و بزرگمهر برای شنیدن پند و اندرز تشکیل می‌داده‌اند. مقام اندرزبندی در ایران باستان وظیفه‌ای بوده برای آگاهی دادن به مردم از طریق پند و اندرز (عفی، ۱۳۸۳: ۳۵۲).

در منابع عربی ده‌ها پند حکیمانه نقل شده که ایرانیان باستان

مسلمان و عرب است: «... وَرَوَى لِيَزْرُجْمَهُرَ أَمَثَلَهُ، وَلَارْدَشِيرَ عَهْدُهُ، وَلِعَبْدِ الْحَمِيدِ رَسَائِلُهُ، وَلَابْنِ الْمُقَفَّعِ أَدَبُهُ، وَصَيَّرَ كِتَابَ مَزْدَكٍ مَعْدَنَ عِلْمِهِ، وَدَفْتَرَ كَلِيلَهُ وَ دَمْنَةَ كُنْزِ حِكْمَتِهِ ظَنَّ أَنَّهُ الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ فِي التَّدْبِيرِ... فَإِنْ اسْتَرْجَحَ أَحَدٌ عِنْدَهُ أَصْحَابَ الرَّسُولِ (ص) فَتَلَّ عِنْدَ ذِكْرِهِمْ شِدْقَهُ، وَ لَوَى عِنْدَ مَحَاسِنِهِ كَشْحَهُ... ثُمَّ يَقْطَعُ ذَلِكَ مِنْ مَجْلِسِهِ سِيَاسَةَ أَرْدَشِيرِ بَابِكَانَ، وَتَدْبِيرِ أَنْوَشِرَوَانَ، وَاسْتِقَامَةَ الْبِلَادِ لِأَلِ سَاسَانَ».

ابن ندیم در الفهرست از چهل و چهار کتاب به زبان عربی نام برده که قسمت عمده آنها ترجمه و یا اقتباس از کتب پند و اندرز ایرانیان است. اینوسترانزف در تحقیقی عالمانه، این کتابها را مطالعه کرده است. از نکات قابل تأمل در این فهرست، کتابهایی است که امروز اثری از آنها در متون عربی و پهلوی دیده نمی‌شود؛ از جمله پندهای زادانفرخ، پندهای مهرآذر جشنس (موبد موبدان) به بزرگمهر است (نک: محمّدی، ۱۳۸۴: ۲۵۹-۲۶۹).

شباهت و همسانی امثال مولد عربی و امثال فارسی
 پس از این مقدمه به ۵۰ نمونه از هزار ضرب‌المثل مولد اشاره می‌کنیم که مضمون آنها بی‌کم و کاست در امثال فارسی وجود دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد یکی از آنها ترجمه دیگری است. تعداد این امثال به بیش از ۱۰۰ نمونه می‌رسید که در اینجا فقط به ۵۰ نمونه اشاره می‌شود. لازم به ذکر است برای جلوگیری از تکرار، به جای (میدانی، ۲۰۰۳) و (ذوالفقاری، ۱۳۸۸)، به ترتیب از علائم اختصاری (م.) و (ذ.) استفاده کرده‌ایم:
 ۱. إِنْ لِلْحَيْطَانِ أَدَانَا (م. ۱۰۵/۱)؛ دیوار گوش دارد (بهنیاری، ۱۳۶۹: ۲۸۷).

۲. إِنْ اسْتَوَى فَيْسَكَيْنِ وَإِنْ اعْوَجَّ فَمِنْجَلٍ (م. ۱۰۵/۱)؛ اگر دراز شد دیلم می‌شود، اگر پهن شد بیبل (ذ.).
۳. إِذَا ذَكَرْتَ الذُّبَّ فَأَعِدْ لَهُ الْعَصَا (م. ۱۰۵/۱)؛ گرگ را یاد کردی تیاق به دست گیر (ذ.).
۴. إِذَا افْتَقَرَ الْيَهُودِيُّ نَظَرَ فِي حِسَابِهِ الْعَتِيقِ (م. ۱۰۵/۱)؛ یهودی چون فقیر شود به حساب‌های کهنه رجوع کند (دهخدا، ۱۳۶۱: ۲۰۶۴).
۵. لَوْ كَانَ فِي الْبُومَةِ خَيْرٌ مَّا تَرَكَهَا الصَّيَّادُ (م. ۲۶۸/۲)؛ اگر جغد خیری داشت شکار چیان شکارش می‌کردند (ذ.).

آنها را بر لوازم و ابزار زندگی خود می‌نوشتند. از جمله بیش از صد پند حکیمانه بر تاج انوشیروان نوشته شده بود (نک: سبزیان پور، ۱۳۹۱: ۶۱۵-۶۲۹). عشق ایرانیان به پند و اندرز حکیمانه آنقدر زیاد است که انوشیروان با شنیدن سخنان حکمت‌آمیز بزرگمهر، اشک شوق می‌ریزد و دهان او را پر از گوهرهای گران می‌کند (نک: همو، ۱۳۹۰: ۱۶۹۸). این پندهای حکیمانه که نمونه آنها در پایان زندگی شاهان ایرانی در شاهنامه دیده می‌شود و در منابع عربی به صورت سخنان حکیمانه نمود پیدا کرده، شامل سخنان کوتاهی است که حاصل تجربه، عقلانیت و دیدگاهی کلی و انتزاعی است که اختصاص به زمان، مکان، شخص و یا حادثه خاصی ندارد و عموماً با وجود گذشت قرن‌ها هنوز هم قابل قبول و مورد تأیید خرد جمعی است.

ابن طقطقی (۱۸۶۰: ۲۲) که به علوم مختص به ملت‌های مختلف پرداخته است یکی از مختصات فرهنگی ساسانیان را در کنار آداب و تاریخ و هندسه، حکمت و پند و اندرز می‌داند. عبدالرحمان بدوی (بی‌تا: ۱۲) علت انتساب بسیاری از حکمت‌های عربی به ایرانیان را شهرت این قوم در حکمت و اندرز می‌داند: «لَأَنَّ الْفَرَسَ كَانُوا مَعْرُوفِينَ مُنْذُ الْقَدِيمِ بِهَذَا النَّوْعِ مِنَ الْأَدَبِ»؛ زیرا ایرانیان از قدیم مشهور به این نوع ادبی بوده‌اند. عبید زاکانی (۱۹۹۹: ۳۱۷) در ابتدای رساله صدپند می‌گوید: «از پندهای بسیار استفاده کرده‌ام علی‌الخصوص... پندنامه پادشاه عالم، خسرو کامگار عادل، انوشروان بن کسری که بر تاج مرصّعش نبشته بود». به علاوه، این اندرزها هر روز در آستانه کاخ انوشروان اعلام می‌گردید (نک: دوفوشه کور، ۱۳۷۷: ۳۱ و ۳۲).

نفوذ امثال و حکم ایرانی در فرهنگ عربی

نفوذ پندهای ایرانی در ادب عربی آنقدر گسترده است که دست‌کم بیش از یک‌صد مضمون از این پندها، در نظم عربی، به تصریح شاعرو یا صاحب‌نظران عرب تأثیر گذاشته است (نک: سبزیان پور، ۱۳۸۹: ۶۹-۹۶). جاحظ در کتاب الرسائل (۱۳۴۴: ۴۳) در نامه پانزدهم با عنوان «کتاب ذم اخلاق الکتاب» از شیوه کاتبان روزگار خود به گونه‌ای سخن می‌گوید که حاصل آن، از یک‌سو، شهرت بسیار امثال بزرگمهر و انوشروان، رسائل عبدالحمید کاتب، ادب ابن مقفع، کتاب مزدک و کلیله و دمنه است و از دیگر سو، اقرار به برتری این افراد بر دانشمندان

۶. يَلْطُمُ وَجْهِي وَيَقُولُ: لِمَ يَبْكِي؟ (م. ۴۴۷/۲)؛ می زند و میگوید چرا گریه می کنی؟ (ذ.).
۷. إِذَا لَمْ يَكُنْ لَكَ أَسْتُ فَلَا تَأْكُلِ الْهَلِيلَجَ (م. ۱۰۵/۱)؛ ... نداری چرا هلیله میخوری؟ (ذ.).
۸. إِذَا تَخَاصَمَ اللَّصَانِ ظَهَرَ الْمَسْرُوقُ (م. ۱۰۵/۱)؛ چو دزدان به هم افتند کالا ظاهر میشود (انوری، ۱۳۸۴: ۳۱۳).
۹. إِذَا وَجَدْتَ الْقَبْرَ مَجَانًا فَادْخُلْ فِيهِ (م. ۱۰۵/۱)؛ قبر که مفت شد آدمی در آن میخوابد (ذ.).
۱۰. إِذَا تَفَرَّقَتِ الْعَنَمُ قَادَتْهَا الْعَنْزُ الْجَرِيَاءُ (م. ۱۰۵/۱)؛ بزپا شکسته، گله که رم کرد جلو میافتد (ذ.).
۱۱. إِذَا اضْطَلَحَ الْفَأْرَةُ وَالسَّنُورُ خَرِبَ دَكَّانُ الْبَقَالِ (م. ۱۰۵/۱)؛ موش و گربه چون به هم سازند وای به دکان (حال) بقال (دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۷۵۶).
۱۲. إِنْ غَلَا اللَّحْمُ فَالصَّبْرُ رَخيصٌ (م. ۱۰۶/۱)؛ گوشت گران قیمت است و صبر ارزان (ذ.).
۱۳. إِلَى أَنْ يَجِيءَ التَّرْيَاقُ مِنَ الْعِرَاقِ مَاتَ الْمَلْسُوعُ (م. ۱۰۶/۱)؛ تا تریاق از عراق آورند مارگزیده مرده باشد (ذ.).
۱۴. إِنْ الْأَيَادِي قُرُوضٌ (م. ۱۰۶/۱)؛ نان مرد بر سر مردان قرض است (ذ.).
۱۵. أَوَّلُ الدَّنِّ دُرْدِيُّ (م. ۱۰۶/۱)؛ اول پیاله و دُرد (شکورزاده، ۱۳۷۲: ۱۲۱).
۱۶. أَيُّ قَمِيصٍ لَا يَصْلُحُ لِلْعُرْيَانِ؟ (م. ۱۰۶/۱)؛ هر پیراهنی برهنه را به اندام است (دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۹۱۱).
۱۷. أَيُّ طَعَامٍ لَا يَصْلُحُ لِلْعَرْتَانِ؟ (م. ۱۰۶/۱)؛ گرسنه هرچه باشد می خورد، رنجیده خاطر هرچه باشد می گوید (ذ.).
۱۸. بَشْرٌ مَالٌ الشَّحِيحُ بِحَادِثٍ أَوْ وَارِثٍ (م. ۱۳۷/۱)؛ مال بخیل یا هدف تیر حوادث بود یا علف وارث (ذ.).
۱۹. الْبَغْلُ الْهَرْمُ لَا يُفْزِعُهُ صَوْتُ الْجُلْجُلِ (م. ۱۳۷/۱)؛ اشتر که چهار دندان شد از آواز جرس نترسد (دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۷۹).
۲۰. يَقُولُ لِلسَّارِقِ: اسْرِقْ وَلِصَّاحِبِ الْمَنْزِلِ: احْفَظْ مَتَاعَكَ (م. ۴۴۷/۲)؛ به دزد می گوید دزدی کن و به صاحب خانه می گوید هوشیار باش (ذ.).
۲۱. ابْنُ آدَمَ حَرِيصٌ عَلَى مَا مَنَعَ مِنْهُ (م. ۱۳۷/۱)؛ آدمی زاده را از هرچه منع کند به آن حریص تر می شود (خدایار، ۱۳۶۴: ۱۷).
۲۲. تَلْفَاكَ سَبْعٌ وَلَا تَلْفَاكَ ذُو عِيَالٍ (م. ۱۷۰/۱)؛ علم دار بیا

- خونم، زن و بچه دار نیا خونم! (ذ.).
۲۳. لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ (م. ۲۶۹/۲)؛ هر دردی درمانی (مقرر) دارد (ذ.).
۲۴. تَحْتَ هَذَا الْكَبْشِ نَبْشٌ (م. ۱۷۰/۱)؛ زیر این کاسه نیم کاسه است (دهخدا، ۱۳۶۱: ۹۳۳).
۲۵. الْجَمَلُ فِي شَيْءٍ وَالْجَمَالُ فِي شَيْءٍ (م. ۲۱۲/۱)؛ شتر خوابی می بیند، شترچران هم خوابی (ذ.).
۲۶. الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الرَّزْقَ (م. ۲۵۳/۱)؛ حیا روزی را تنگ می کند (ذ.).
۲۷. الْحَرَكَةُ بَرَكَةٌ (م. ۲۵۳/۱)؛ حرکت برکت است (بهنیاری، ۱۳۶۹: ۱۹۹).
۲۸. الْحَرِيصُ مَحْرُومٌ (م. ۲۵۳/۱)؛ حریص همیشه محروم است (بهنیاری، ۱۳۶۹: ۱۹۹).
۲۹. الْحَرْبُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ (م. ۲۵۳/۱)؛ عاقل را یک اشارت بس (ذ.).
۳۰. الْحَاوِي لَا يَنْجُو مِنَ الْحَيَاتِ (م. ۲۵۳/۱)؛ مارگیر آخر به زخم مار می میرد (ذ.).
۳۱. الْحَبَّةُ تَدُورُ إِلَى الرَّحَا تَرْجِعُ (م. ۲۵۳/۱)؛ آخر گذر پوست به دباغ خانه می افتد (شکورزاده، ۱۳۷۲: ۱۳).
۳۲. الْحَسُودُ لَا يَسُودُ (م. ۲۵۳/۱)؛ حسود هرگز آقا و بزرگ نمیشود (ذ.).
۳۳. الْحَسَدُ دَاءٌ لَا يَبْرَأُ (م. ۲۵۳/۱)؛ حسد درد بیدرمان است (دهخدا، ۱۳۶۱: ۶۹۵).
۳۴. خَاطَ عَلَيْنَا كَيْسًا (م. ۲۸۷/۱)؛ کیسه دوخته است (ذ.).
۳۵. خُدَّةٌ بِالمَوْتِ حَتَّى يَرْضَى بِالْحَمَى (م. ۲۸۷/۱)؛ به مرگ بگیر تا به تب راضی شود (شکورزاده، ۱۳۷۲: ۲۸۰).
۳۶. يُلْجِمُ الْفَأْرَ فِي بَيْتِهِ (م. ۲۸۷/۱)؛ موش را به خیش می بندد و به شخم وای دارد (ذ.).
۳۷. اخْتِمَ بِالطَّيْنِ مَا دَامَ رَطْبًا (م. ۲۸۷/۱)؛ تا تنور گرم است نان را بچسبان (دهخدا، ۱۳۶۱: ۵۳۰).
۳۸. دَخَلَ فُضُولِي النَّارَ، فَقَالَ: الْحَطَبُ رَطْبٌ. (م. ۳۰۰/۱)؛ فضول را به جهنم بردند گفت هیزمش تر است (دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۱۴۳).
۳۹. الدَّرَاهِمُ بِالذَّرَاهِمِ تُكْسَبُ (م. ۳۰۰/۱)؛ پول، پول

۱ ترجمه مثل عربی: حیوان درنده به دینت بیاید، مهمان زن و بچه دار نیاید! در مثل فارسی علم دار به معنی کسی است که افراد بسیاری همراه او هستند.

موش و گریه چون به هم سازند وای به دکان (حال) بقال
(دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۷۵۶).

نتیجه

بر اساس دیدگاه صاحب‌نظران، علاقه ایرانیان نسبت به نقل حکمت در میان دیگر اقوام جهان کم‌نظیر است، حکمت‌هایی که در ادب عربی نفوذ کرده و فرهنگ عربی آغوش خود را برای آن گشوده است. در این میان بیش از هزار جمله حکیمانه در ادب عربی وجود دارد که تردیدی در خاستگاه غیرعربی آن وجود ندارد، در عین حال بر اساس منابع موجود، هیچ فرهنگ دیگری جز فرهنگ ایرانی نیست که امثال حکیمانه خود را به دامن ادب عربی ریخته باشد. حال، به‌رغم این شواهد، اگر کسی در ایرانی بودن خاستگاه این امثال تردید کند بدان می‌ماند که از کسی که از بصره با خرما و از کرمان با زیره بازمی‌گردد، بپرسیم خرما و زیره را از کجا آورده‌ای؟

منابع

- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا. ۱۸۶۰، الفخری فی آداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، چاپ اهلورت.
- ابن منظور الأنصاری الرویفی، محمد بن مکرم بن علی. ۱۴۰۸، لسان العرب، الطبعة الاولى، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- امینی، امیرقلی، ۱۳۸۹، فرهنگ عوام، تهران: مازیار.
- انوری، حسن. ۱۳۸۴، فرهنگ امثال سخن، ج ۱ و ۲، تهران: سخن.
- بدوی، عبدالرحمن. بی‌تا، مقدمه بر الحکمة الخالدة، ابن مسکویه، بیروت: دار الأندلس.
- بهمنیاری، احمد. ۱۳۶۹، داستان‌نامه بهمنیاری، چاپ سوم، به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران.
- تاریخ الخلفاء، مؤلف ناشناس، ۱۹۶۸، چاپ عکسی، مسکو.
- جاحظ، عمرو بن بحر. ۱۳۴۴، ثلاث رسائل، نشر یوشع فنکل، القاهرة، المطبعة السلفية.
- جامی، عبدالرحمن. ۱۳۹۲، بهارستان، به کوشش وحید سبزیان-پور و فرزانه فتاحیان، تهران: یار دانش.
- حداد، فیصل مفتاح. ۱۹۹۸، الامثال المولدة و أثرها فی الحیاة الأدبیة فی العصر العباسی حتی نهاية القرن الرابع الهجری، الطبعة الاولى، بنگازی: دار الکتب الوطنیة.
- خدایار، امیرمسعود. ۱۳۶۴، اندرزها و مثل‌های مصطلح در زبان

می‌زاید (ذ.).

۴۰. ذُئِبَ فِي مَسْكِ سَخْلَةٍ (م. ۳۱۲/۱)؛ گرگ است به لباس

میش (ذ.).

۴۱. ذَهَبَ الْجِمَارُ يَطْلُبُ قَرْنَيْنِ، فَعَادَ مَصْلُومَ الْأُذُنَيْنِ (م. ۱/۳۱۳)؛ خری پی دم میگشت، دو گوشش را هم از دست داد (ذ.).

۴۲. ذَكَرَ الْفَيْلُ بِلَادَهُ (م. ۳۱۲/۱)؛ فیلس یاد هند وستان کرد (بهمنیاری، ۱۳۶۹: ۴۱۸).

۴۳. رَأْسُ كَلْبٍ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ذَنْبِ أَسَدٍ (م. ۳۴۶/۱)؛ سر سگ بودن بهتر از دم شیر بودن است (ذ.).

۴۴. رِيحٌ فِي الْقَفْصِ (م. ۳۴۶/۱)؛ باد در قفس کردن (دهخدا، ۱۳۶۱: ۳۵۲).

۴۵. زَلَّ حِمَارُكَ فِي الطَّيْنِ (م. ۳۵۶/۱)؛ مانند خر در گل

ماندن (ذ.).

۴۶. زَمَّ لِسَانُكَ تَسَلَّمَ جَوَارِحُكَ (م. ۳۵۶/۱)؛ زیانت را

کوتاه کن تا زیان نبینی (ذ.).

۴۷. السُّكُوتُ أَخُو الرِّضَا (م. ۳۸۶/۱)؛ سکوت موجب

(علامت) رضاست (دهخدا، ۱۳۶۱: ۹۸۷).

۴۸. اسْمَعُ وَلَا تُصَدِّقْ (م. ۳۸۶/۱)؛ بشنو و باور نکن

(امینی، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

۴۹. لَا تَتَّبِعْ نَفْدًا بَدِينٍ (م. ۲۷۰/۲)؛ نقدت را به نسبیه نفروش

(ذ.).

۵۰. صَامَ حَوْلًا، ثُمَّ شَرِبَ بَوْلًا (م. ۴۵۱/۱)؛ روزه گرفتن و

با... افطار کردن (دهخدا، ۱۳۶۱: ۸۷۹).

مضمون مشترک در امثال مولد و امثال فارسی

علاوه بر نمونه‌های مذکور مضمون قریب به اتفاق امثال مولد عربی در امثال فارسی دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که بسیاری از آنها به سبب ایجاد سجع تغییرات اندک کرده‌اند:

لَوْ بَلَغَ رَأْسُهُ السَّمَاءَ مَا زَادَ (م. ۲۶۸/۲)؛ اگر سرش به آسمان

برسد، پایش به ریسمان است (ذ.).

در بسیاری دیگر عناصر اصلی مثل مشترک است، ولی نوع

بیان تفاوت دارد؛ مثل: لَا تُرِ الصَّبِيُّ بِيَاضِ سِنِّكَ فَيُرِيكَ سَوَادَ

اسْتِهِ (م. ۲۶۹/۲)؛ اگر بچه سفیدی دندان را دید سرخی... را

هم می‌خواهد ببیند (ذ.).

إِذَا اصْطَلَحَ الْفَارُءُ وَالسُّتُورُ خَرِبَ دُكَّانُ الْبَقَّالِ (م. ۱۰۵/۱)؛

- فارسی، تهران: خورشید.
- خردنامه، مؤلف ناشناس، ۱۳۷۸، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- دوفوشه کور، شارل هانری. ۱۳۷۷ ش، اخلاقیات و مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، مرکز نشر دانشگاهی.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۶۱، امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- ذوالفقاری، حسن. ۱۳۸۸، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، تهران: معین.
- زاکانی، عبید. ۱۹۹۹، کلیات، به اهتمام محمدجعفر محجوب، نیویورک، زیر نظر احسان یارشاطر.
- سبزیان‌پور، وحید. ۱۳۹۱، «معرفی و نقد و بررسی پنجاهای مکتوب بر تاج انوشروان»، همایش ادبیات تعلیمی - دانشگاه آزاد دهقان، آذرماه ۱۳۹۱ صص ۶۱۴-۶۴۸.
- «مقایسه حکمت‌های بزرگمهر در شاهنامه و منابع عربی»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی در هزاره دوم شاهنامه، دانشگاه سیستان و بلوچستان، کاخ بی‌گزند، جلد دوم (ح-ص)، تدوین و تنظیم: مریم خلیلی جهان‌تیغ، صص ۱۶۹۵-۱۷۱۵.
- «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر، دوره جدید سال اول، شماره ۲، صص ۷۲-۹۶.
- سبزیان‌پور، وحید و هدیه جهانی، ۱۳۹۲، «پژوهشی در تأثیر کلیله و دمنه و الأدب الصغیر و الأدب الکبیر در ادب عربی»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات دانشگاه رازی، سال سوم، شماره ۱۱، صص ۸۹-۱۱۴.
- «بررسی وام‌واژه‌های فارسی امثال مولد در مجمع‌الأمثال میدانی»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۶، سال ۱۰، صص ۱۴۱-۱۶۷.
- «تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی در ادب عربی (مطالعه موردپژوهانه: امثال مولد)»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات دانشگاه رازی، سال سوم، شماره ۹، صص ۸۳-۱۰۷.
- شکورزاده، ابراهیم. ۱۳۷۲، ده‌هزار مثل فارسی و بیست و پنج هزار معادل آنها، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
- عقیقی، رحیم، (۱۳۸۳)، اساطیر و فرهنگ ایرانی، تهران: انتشارات توس.
- عوفی، سدیدالدین محمد. ۱۳۸۴، جوامع الحکایات و لوازم الروایات، به کوشش جعفر شعار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- قطامش، عبدالمجید. ۱۹۸۸، الامثال العربیة دراسة تاریخیة تحلیلیة، دمشق: دارالفکر.
- محمدی ملایری، محمد. ۱۳۸۴، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، چاپ پنجم، تهران: طوس.
- مستوفی، حمدالله. ۱۳۸۷، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین بن الحسین علی بن علی. ۱۴۰۴، مروج الذهب و معادن الجواهر، بیروت، دارالقلم.
- میدانی، ابوالفضل. ۲۰۰۳، مجمع‌الأمثال (ج ۱ و ۲)، تحقیق قصی الحسین، بیروت: دار و مکتبه الهلال.